

جستاری در آغازین بیت شاه نامه

دکتر مجید نوری

مقدمه

عظمت شاهنامه فردوسی از حیث لفظ و محتوا و دارا بودن معانی متعالی و بلند، آن قدر وسیع و پر دامنه است که هر پژوهشگر و ادیب و شاهنامه‌شناس - البته بنده نه پژوهشگر نه ادیب و نه شاهنامه‌شناس - در هر بار با نگاهی تازه می‌تواند از این دریای سرشار و ناپیدا کران، مرواریدهایی از مفاهیم و معانی عالی صید کند و به ساحل آورده و در دسترس خیل عظیم علاقه‌مندان و مشتاقان قرار دهد. این جانب با تمام ناداری مایه‌ی علمی و فقط به قدروسع و همت خویش کوشیده است تا نخستین بیت این اثر جاودان و شگرف را از دیدگاه‌های متفاوت و باروری کردی متفاوت مورد کاوش قرار دهد و در هر بخش آن چه به نظر رسیده در اختیار خوانندگان

عزیز قرار دهد. قبل از پرداختن به موضوع، یادآوری دو نکته ضروری به نظر می‌رسد، نخست این که تمامی مطالب طرح شده درباره نخستین بیت شاهنامه یا برداشت شخصی بنده است و یا مطالبی است که درباره بیت مذکور از کتاب‌های معتبر که ذکر آن‌ها در پانویست آمده، طرح شده است و دو دیگر این که به احتمال فراوان مفاهیم و مطالب دیگری درباره نخستین بیت شاهنامه وجود دارد که به نظر حقیر نرسیده و توان علمی اندک بنده از دریافت آن مفاهیم عالی عاجز است و به قول مولای بلخ: آب دریا را اگر نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید.

در هر صورت کلام فردوسی هم چون فردوسی بی‌مانند است که زیبایی‌ها، طراوت، چشم‌نوازی و تناسب آن‌ها را فقط با ورود به

این باغ همیشه سرسبز و بی‌خزان می‌توان یافت، اینک از جهات گوناگون و با دیدگاه‌های مختلف آغازین بیت این نامه‌ی ورجاوند را با هم می‌گوییم.

«به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد»^۱

۱- بررسی ساختار صوری واژه‌ها و معانی آن‌ها:

نخست باید گفت که تمامی واژه‌های به‌کاررفته در این بیت فارسی می‌باشند.

نام: کلمه‌ای است آریایی (هند و ایرانی)، در فارسی باستان naman، اوستایی nam، فارسی دری «نام»

۱ شاهنامه‌ی فردوسی به تصحیح ژول مول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، جلد اول، چاپ پنجم ۱۳۷۰.

خداوند: به معنی صاحب و دارنده است و از دو واژه خدا+ وند، ساخته شده است. خدای در پهلوی xvatay بوده است، در معنی سرور و پادشاه جان: در پهلوی gyan، بوده است، از ریشه‌ی اوستایی گیبه به معنی زندگی است.

خرد: xratav در فارسی میانه‌ی ترفانی xrad آمده و آن در فارسی دری «خرد» شده است.

اندیشه: از مصدر «اندیشیدن»، فکر، تفکر، از اندیش+ ه (پسوند اسم‌ساز)

برگذشتن: فراتر رفتن، درنوردیدن/ بر: قید، در فارسی میانه abar، فارسی دری «ابر» در معنی «استعلا»، فرا و بالا به کار رفته است و ...^۲

۲ تاریخ زبان فارسی، دکتر محسن ابوالقاسمی، تهران،

۲- بیت مذکور به نوعی

بیان‌گر جهان‌بینی فردوسی است:

اندیشه‌ی محدود انسان قادر به شناخت کامل خداوند نیست و هر شناختی از ذات یگانه‌ی او به وسیله‌ی انسان نسبی است. براساس همین اصل است که در حدیث نبوی آمده است: «تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی الله»^۳ دکتر کزازی در نامه‌ی باستان در شرح این بیت آورده است: «اندیشه هرچه فرازجوی و ژرف‌کاو و دور‌پرداز باشد، در باز نمود پروردگار و سخن گفتن از وی فراتر از آن نمی‌تواند رفت. او پدیدآورنده‌ی جان و خرد است، دو گوهر پیراسته و مینوی که هستی و چونی راستین و پایدار و «آنسری» آدمی را می‌سازد.»^۴

۳- بررسی بیت از دیدگاه

علوم ادبی:

الف) علم معانی: هر مصرع از بیت فوق از یک جمله‌ی خبری تشکیل شده است که در مصرع اول، فعل «آغاز می‌کنم» به قرینه‌ی معنوی حذف شده است. «خیر از نظر علم معانی سخنی است که احتمال درست و نادرستی در آن می‌رود و به اصطلاح محتمل صدق و کذب است.»^۵

نوع اسناد نیز حقیقی است، یعنی آفرینش جان و خرد انسان ویژه‌ی خدا است و فاعل حقیقی او است و اندیشه‌ی انسان فراتر از آن

سمت، چاپ هفتم: ۱۳۸۵.

۳ احادیث معنوی، بدیع‌الزمان

فروزان فر، انتشارات امیرکبیر، چاپ

پنجم: ۱۳۷۰، ص ۱۴۲.

۴ نامه‌ی باستان، دکتر

میرجلال‌الدین کزازی، انتشارات

سمت، تهران: ۱۳۸۴، ص ۱۶۸.

۵ معانی و بیان، دکتر جلیل

تجلیل، مرکز نشر دانش‌گاہی، چاپ

اول: ۱۳۸۵، ص ۱۰.

نمی‌رود.

ب) بدیع لفظی: تکرار مصوت‌های بلند و کوتاه در مصرع نخست و صامت «را» در مصرع دوم، واج‌آرایی (نغمه‌ی حروف) ایجاد کرده است.

پ) بدیع معنوی: بین واژه‌های خداوند، جان، خرد و اندیشه آرایه‌ی مراعات‌النظیر (تناسب) میتوان قائل شد. آیا می‌توان گفت: مصرع دوم تلمیحی است به سخنان حکیمانه‌ی مولای متقیان (علی (ع) در خطبه‌ی نود و یک نهج‌البلاغه؟ آن‌جا که می‌فرمایند: «خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن تا از تباه شدگان نباشی... اندازه‌ی جلال و عزت او در قلب اندیشمندان راه نمی‌یابد!»^۶

۴- بررسی بیت از دیدگاه

کلامی

بی‌گمان علم کلام در عصر فردوسی یکی از علوم متداول در میان مسلمانان بوده است و گرایش‌های اعتزالی فردوسی بر شاه‌نامه‌شناسان پوشیده نیست و بازتابی از اندیشه‌های مشایی رادر این بیت فردوسی می‌توان یافت. دکتر کزازی در نامه‌ی باستان ذیل همین بیت می‌نویسند: «اندیشه‌وران و جهان‌شناسان مشایی بر آنند که از خداوند که چندی در او راه ندارد و بی‌چون است، خرد نخستین برآمد و از آن خرد که خرد ناب و فراگیر است، خرد دوم پدیدار شد و به همین سان خردهای ده‌گانه در وجود آمدند. سپس آسمان‌ها و جان‌ها آفریده شدند و جهان‌ها در آسمان‌ها جای گرفتند. سرانجام، مایگان مایه یا «ماده‌المواد» پدید آمد که خواست‌گاه (خواست‌گاه) و بنیاد گیتی و پدیده‌های استومند و

۶ نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی

محمد دشتی، موسسه‌ی فرهنگی

انتشارات شاکر، چاپ اول: ۱۳۸۴،

خطبه‌ی ۹۱، ص ۱۱۱.



پیکرینه و دیداری است...»^۷
 در زبان نمادین قرآن خرد نخستین (= عقل فعال) «قلم» خوانده شده است و در حدیثی از پیامبر (ص) نخستین آفریده ی خدا «قلم» است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ» حدیث فوق به صورت‌های دیگری از جمله: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ» و یا «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۸ یعنی، به جای قلم، خرد و فروغ آمده است و در اعتقادات شیعی خرد نخستین، خرد محمد است که خاستگاه تمام خردها است.

۵- اهمیت واژه‌های «جان» و «خرد» در بیت: الف: جان

جان و خرد دو گوهر ارزشمند وجود انسان هستند. جان (روح) از انسان پنهان است و در وجود او قابل رؤیت نیست. جان در ادب فارسی مترادف روان (روح انسانی) هم آمده است:

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد^۹

گاهی جان به معنی «بدن» و «پیکر» نیز به کار رفته است:

سرخ دید از خون جان صد جای او / هر که شد در خون جانش، وای او^{۱۰}

«جان به معنی نفس و روح حیوانی نیز آمده است، چنان

۷ نامه‌ی باستان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۸ احادیث معنوی، ص ۱۱۳ و ۲۰۲.

۹ لغت‌نامه‌ی دهخدا به نقل از حاشیه‌ی برهان قاطع.

۱۰ مصیبت‌نامه‌ی عطار نیشابوری، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم: ۱۳۶۸، بیت ۶۳۲.

که روان، نفس ناطقه است و این عقیده‌ی شیخ ابن‌سیناست و برخی گفته‌اند که جان مانند خورشید است و روان روشنی خورشید. به عقیده‌ی گروهی جان با روان دوتا است: جان جسمی است لطیف و فناپذیر، برخلاف روان که جسم نیست و فناپذیرد. جان مظهر و حال روان است...»^{۱۱}

در هر صورت مسأله‌ی جان و روح در متون فارسی مشکل ایجاد کرده است. چون مرز آن‌ها به طور دقیق و صریح مشخص نشده است. بنابر آنچه گذشت در متون ادب فارسی، جان در سه معنی باید به کار رفته باشد. ۱) به معنی «تن» و «پیکر»، ۲) نفس (= روح دوم، روح حیوانی)، ۳) مطلق روح (= روح اول). در برخورد با واژه‌ی جان در متون ادب فارسی باید دید آیا قرینه‌ای هست که بر معنی روح اول دلالت کند یا نه؟ اگر چنین قرینه‌ای نبود منظور «نفس» می‌باشد که میان انسان و حیوان مشترک است. جان (= روح انسانی، روح اول) قادر به شناخت حق است، برعکس روح حیوانی. بنابر آنچه گفته شد «جان» در آغازین بیت شاه‌نامه در معنی روح انسانی یا روح اول به کار رفته است و تلمیحی دارد به آیه‌ی شریفه‌ی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^{۱۲} و مسئله‌ی روح و پرسش از چندی و چونی آن امری است مربوط به خداوند که دانش بشری را در آن راه نیست «و قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^{۱۳}.

ب: خرد

خرد (= عقل)، دانایی و دریافت، نیروی سنجش نیک و بد و سود

۱۱ لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل واژه‌ی «جان».

۱۲ قرآن مجید، سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۱۳/۲۹

۱۳ قرآن مجید، سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵

و زیان...^{۱۴}. فردوسی شاعر خردگرا است و همواره معتقد به خرد و داناش بوده و تشویق به کسب علم و هنر نموده است. ۱۵ در هیچ جای شاه‌نامه شتاب‌زده‌گی و عجله و سبک‌سری به چشم نمی‌خورد و هرگز در وجود این شاعر بلند آوازه احساسات جان‌شین خرد و اندیشه نمی‌شود. واژه‌ی خرد و مترادف‌های آن بارها و بارها در شاه‌نامه به کار رفته و بالاترین بسامد واژگانی را دارند. در آغازین بیت‌های این منظومه‌ی بزرگ حماسی به طور وافی و کافی وام خرد توخته شده و خرد بهترین و والاترین عطیه‌ی ایزدی شمرده شده است:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد / ستایش خرد را به از راه داد^{۱۶}
 پایه و مایه‌ی توانایی، دانایی و خرد است:

توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل پیر بُرنا بود^{۱۷}
 استاد خردورز توس در نامه‌ی ورجاوند خود بلافاصله بعد از حمد و ستایش خداوند، به ستایش خرد می‌پردازد و آن را مایه‌ی سعادت دو جهان، چشم‌جان، نخستین آفریده‌ی ایزد و ... می‌داند. فردوسی با ترکیب خرد و دیانت در وجود خویش حکمتی متعالی پدید آورده است. او با اعتقادی که به خرد و دانش داشت، حتا برای تصویر و توصیف رفتار پهلوانان و قهرمانان

۱۴ فرهنگ فارسی معین، ذیل واژه‌ی «عقل».

۱۵ البته ناصر خسرو نیز شاعری خردگرا است. دردیوان او هر چه هست سخن از خرد و دین و اعتقاد و علم و جوینده‌گی و حقیقت‌نگری و کمال انسانی است.

۱۶ شاه‌نامه‌ی فردوسی، جلد اول «گفتار اندر ستایش خرد»، بیت ۱۸.

۱۷ همان، جلد اول، بیت ۱۴.

کتاب خود، آن چنان طرحی استوار و مناسب اندیشیده که همه‌ی رفتار و کردار آنان دعوت به آزادی‌گی و خردمندی و سرفرازی است. « به نظر می‌رسد بدر اندیشه‌وری و خردگرایی که در عصر رودکی توسط شاعرانی مانند شهید بلخی و بوشکور کاشته شده بود، در عصر فردوسی و در وجود او بارور شده است.»^{۱۸}

توضیح =

ضمن سپاس از پژوهش‌گر اندیش‌مند و جوان، دکتر مجید نوری، به سبب مقاله‌ی کوتاه و مفیدی که درباره‌ی شاه‌بیت حکیمانه و فلسفی شاه‌نامه نوشته‌اند و به راستی کتاب‌های فراوانی باید در تفسیر و تحلیل مفاهیم فلسفی این آغازین بیت کتاب، به ویژه دو مفهوم دانشی و آموزنده‌ی: «جان» و «خرد» به نگارش درآید. جدا از صنایع بدیع ادبی و آیین‌بندی‌های بی‌مانندی که در ترکیب صوری و مفاهیم معنوی آن به کار گرفته شده است و به درستی پژوهش‌گر محترم به آن اشاره کرده است نگاه ما بدون دخالت در نگاه و برداشت علمی - پژوهشی دکتر مجید نوری، به گونه‌ی دیگری است، با این پژوهش و یادآوری:

به گمان آن‌جا که در ادب پارسی «جان مترادف روان یا روح آدمی» آمده است، نوعی «خلط مبحث» است و گریز از واقعیت عینی و فلسفی موضوع. در بی‌تی که به عنوان مثال در مقاله آمده است: اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد / من آن مور سخن گویم، من آن مویم که جان دارد.

بی‌گمان مفاهیم فلسفی این

۱۸ تاریخ ادبیات ایران و جهان (۱)، سال دوم آموزش متوسطه، رشته‌ی ادبیات و علوم انسانی، دکتر محمد جعفر یاحقی، دکتر عبدالحسین فرزاد: ۱۳۶۸، ص ۵۷

بیت تمام و کمال درست است و در درستی آن تردیدی وجود ندارد. شاعر گفته است- نقل به مضمون- (من آن مورچه‌ی سخن‌گو هستم) و (من آن مویی هستم که جان دارد) اما در همین بیت که به عنوان شاهد و مثال مقاله آمده است، شاعر هرگز نمی‌گوید، «جان» آن «موی» هم‌چنین «روح» آن «موی» هم هست. اگرچه در نیم بیت نخست اشاره شده است که آن موی «روان» دارد، اما این دو به هم ربطی ندارند. زیرا، همان‌گونه که «موی» برای خودش «جان» دارد، می‌تواند «روان» هم داشته باشد. یعنی این که هر جان‌داری می‌تواند «روان» هم داشته باشد. که انسان به عنوان «اشرف مخلوقات» باید هم‌چنین باشد.

در هیچ فلسفه‌ای «جان» یعنی زندگی (LIFE) جاودانه نیست. «جان» و «زندگی» بدون استثنا در تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌های شناخته شده، رفتنی، مردنی، میرا و نابود شدنی‌اند. با «جان» که فناپذیر است نمی‌توان به زندگی جاودانه رسید و یا جاودانه‌گی را به دست آورد. «جان» کالبد است که می‌میرد و در گور می‌پوسد و از بین می‌رود. به کلامی دیگر اگر از «جان» تفسیر دیگری نشود، همان «کالبد، بدن، تن و جسم» است. میرا و مردنی است.

اما «روح» در گور و یا بیرون از گور «از جمادی می‌میرد، اما نامی می‌شود. از نما می‌میرد و از حیوان سر می‌زند. از جسم حیوانی می‌میرد و آدم می‌شود و سرانجام از آدمی می‌میرد و فرشته می‌شود و

به ملکوت بالا می‌رود.»^(۱) بنابراین یکی از ویژه‌گی‌های «روح» همین پویایی آن است. بر عکس «جان» که ایستا است. «جان» دچار تغییر و دگرگونی نیست. اما «روح» دگرگون می‌شود. از عالم دنی به عالم اعلا می‌رود از سُفلی به علوی می‌رسد. اما «جان» چون میرا است همیشه دنی، سفلی و زیرین است. مردنی است. نابود می‌شود. وقتی فسادپذیر است، دیگر فرصتی ندارد که به عالم «باقی» اعلا و علوی برسد!

مفهوم «جان» با «روح» هم‌وزن و هم‌نوا نیست. این‌دو اگرچه در هنگامه‌ی هستی با هم زندگی مسالمت‌آمیزی دارند، اما در اصل در دو نقطه‌ی مقابل هم در تضاد هستند. یکی می‌ماند و دیگری می‌میرد. بی‌گمان در دوره‌هایی از هستی دو ظرف مستقل هستند، اما با دو «مضروف» جداگانه

«جان» زمینی است و در تیررس مرگ و نابودی، اما «روح» آسمانی است و به عالم بالا تعلق دارد. «جان» در ترکیب دستوری و آیین نگارش پارسی در اسم «معنی» تعریف شده است و در پیکر و تن موجود جای دارد، در صورتی که «روح» اسم «ذات» است و ریشه در ساختار درونی موجود دارد.

«جان» جسم است و فرمان‌بردار و میرا و فسادپذیر، در حالی که «روح» نه جسم است و نه فرمان‌بردار.

در مقاله آمده است: «برخی گفته‌اند که «جان مانند خورشید

در درستی آن تردیدی وجود ندارد. شاعر گفته است- نقل به مضمون- (من آن مورچه‌ی سخن‌گو هستم) و (من آن مویی هستم که جان دارد) اما در همین بیت که به عنوان شاهد و مثال مقاله آمده است، شاعر هرگز نمی‌گوید، «جان» آن «موی» هم‌چنین «روح» آن «موی» هم هست. اگرچه در نیم بیت نخست اشاره شده است که آن موی «روان» دارد، اما این دو به هم ربطی ندارند. زیرا، همان‌گونه که «موی» برای خودش «جان» دارد، می‌تواند «روان» هم داشته باشد. یعنی این که هر جان‌داری می‌تواند «روان» هم داشته باشد. که انسان به عنوان «اشرف مخلوقات» باید هم‌چنین باشد.

در هیچ فلسفه‌ای «جان» یعنی زندگی (LIFE) جاودانه نیست. «جان» و «زندگی» بدون استثنا در تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌های شناخته شده، رفتنی، مردنی، میرا و نابود شدنی‌اند. با «جان» که فناپذیر است نمی‌توان به زندگی جاودانه رسید و یا جاودانه‌گی را به دست آورد. «جان» کالبد است که می‌میرد و در گور می‌پوسد و از بین می‌رود. به کلامی دیگر اگر از «جان» تفسیر دیگری نشود، همان «کالبد، بدن، تن و جسم» است. میرا و مردنی است.

اما «روح» در گور و یا بیرون از گور «از جمادی می‌میرد، اما نامی می‌شود. از نما می‌میرد و از حیوان سر می‌زند. از جسم حیوانی می‌میرد و آدم می‌شود و سرانجام از آدمی می‌میرد و فرشته می‌شود و



(۱) نقل به مضمون از بیت

مشهور مولای بلخ



محدود نمی‌شود. وقتی آن «دانای کل» نود و نه صفت و ویژه‌گی بن‌مایه‌ای و ریشه‌ای در قرآن داشته باشد، چرا ۹۹۹ اسم نداشته باشد که با ۹۹۹ زبان او را ستایش کنند؟!...

اگرچه موضوع بسیار ساده و پیش و پا افتاده به نظر می‌رسد، اما در جای خود قابل تحلیل و بررسی است. شاید بتوان از شکل صوری قضیه به آسانی گذشت، اما ریشه‌ی ذاتی آن را نمی‌توان نادیده گرفت. فردوسی خواننده‌ی اندیش‌مند خود را به جهان خرد می‌برد. آن‌گاه که حکیم بزرگ ایران‌زمین می‌سراید:

به نام خداوند جان و «خرد» / نگاهی ژرف‌تر به «خرد مطلق» دارد. خردی را که فردوسی در شاهبیت کتاب جاودانه‌اش مطرح می‌کند، «خرد بزرگ» است و همین خرد بزرگ است که همیشه جاودانه و پایدار است. فساد و تباهی نمی‌پذیرد. راه‌نمای کل است و هستی بدون این «خرد» نمی‌تواند دوام و بقایی داشته باشد. به همین سبب واژه‌ی حکیمانه‌ی «خرد» بیش‌ترین سهم را در بین دیگر واژه‌گان موجود در شاهنامه دارد. به راستی نام دیگر «شاهنامه»، «خردنامه» است. اگر گمانی اندک در این واقعیت دارید، واژه‌های «خرد» را در سرتاسر شاهنامه بشمارید.

با سپاس از پژوهش شایسته‌ی دکتر مجید نوری و هم‌چنین با پوزش از آن بزرگوار که مقاله‌ی پژوهشی، اندیش‌مندانه و آن سان استاد ما را بر آن داشت که تفسیری دیگر از آن شاهبیت خداوندگار شاهنامه در محدوده‌ی دانش و خرد کم و کوتاه خود پیش کش شاهنامه پژوهان بکنیم. اگر مورد قبول افتد...

«سردبیر مجله‌ی فردوسی»

است و روان روشنی خورشید» این برخی، از هر گروه و یا تفکری بوده‌اند، بی‌گمان درست گفته‌اند. زیرا آن «روشنی، نور، انرژی و حرارت» خورشید است که هستی و زندگی می‌بخشد و گر نه، تکه‌ای ماده‌ی مذاب اگر آن ویژه‌گی‌ها را نداشت به چه کار می‌آمد؟ روح یا «ذات» جاودان و ماندگار می‌ماند و جان یا «معنی» تباهی می‌پذیرد و از بین می‌رود.

آن‌چه که بر اهمیت و شایسته‌گی کلام فردوسی در این شاهبیت و آغازین شاهنامه می‌افزاید، راز سر به مهری است که فردوسی کلید آن را در دست دارد، اما چندان شتاب ندارد که آن را بگشاید. این دانای بزرگ تمام آن کسانی را که به این پوشیده توجه نمایند به نوعی به چالش کشیده است. آن‌کس که به ساختار ظاهری بیت توجه می‌کند، همانی را می‌جوید که انتظار دارد. یعنی این که هر کس با توجه به دانش و بینش خود از خواندن این بیت سراسر رمز و راز به خواسته‌ی خود می‌رسد. از آن جایی که ساختار فرهنگی شاه‌نامه پارسی‌اندیشی و پارسی‌گویی است، آن‌کس که به فرهنگ و زبان پارسی می‌اندیشد، به اندازه‌ی نیاز خود از این خرمن پر برکت خوشه برمی‌چیند. او آشکارا می‌بیند که در چنین کتابی بس فزون از سپاس و احترام جهانیان و با نگاهی فراملی و جهان‌بینانه، اگرچه آفریده‌گار آن مسلمان است و باور چیره‌ی مردمان سرزمینش اسلام است، برخلاف نزدیک بر تمام نویسندگان پیشین و پسین خود به جای کلمه‌ی «الله» تازی از واژه‌ی «خدا»ی پارسی استفاده می‌کند. او خوب می‌داند که نام «دانای کل» بر یکی - دو زبان ویژه و مسلط بر جان و مال زمانه